

۳. سرزمین، کشور، دارالاسلام

در مبحث دولت ملی روشن است که بحث سرزمین و محدوده سرزمینی و مرزها و به طور کلی چارچوب ارضی «کشور» به معنای جدید آن، در دولت ملی از اصلی ترین مسائل است و تصور کشور - ملت بدون یک محدوده جغرافیایی ثابت ممکن نیست. در این قسمت ابتدا نگرش اسلامی به سرزمین و کشور مطروحه در دولت ملی را مورد بررسی قرار می دهیم و سپس در یک مرور اجمالی، دارالاسلام تاریخی را از نظر اینکه تک قطبی بوده است یا چند قطبی، مختصراً بررسی می کنیم و در آخر می پردازیم به مرز و محدوده سرزمینی دولت اسلامی یا دارالاسلام.

الف) نگرش اسلامی به مفهوم سرزمین و مرزهای ملی

علامه طباطبایی در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تُفلحون» (آل عمران - آیه ۲۰۰)، پس از طرح و بحث مطالب مفصلی درباره «روابط اجتماعی در اسلام» (۱۳۶)، «علل پیدایش اجتماع اسلامی و ادامه آن» (۱۳۷) و اینکه «عهده دار اداره اجتماع اسلامی کیست و سیره او» (۱۳۸) به این مطلب می پردازد که: «مرز حکومت اسلامی، مرز عقیده و ایمان است نه مرزهای جغرافیایی و سیاسی» و در این باره چنین می نویسد:

«هر دسته ای از انسانها به میزان کوشش و تلاشی که در زندگی از خود نشان داده اند، قطعه ای از قطعات زمین را به خود اختصاص داده و نام آن سرزمین را وطن گذارنده اند و با تمام قوا از آن دفاع کرده اند و این جریان گرچه مولود نیازمندیهای طبیعی است که فطرت انسانی حکم به رفع آنها می کند، ولی در عین حال خالی از یک نقص هم نیست، نقصی که منافات با یکی از درخواستهای فطری انسان دارد.

این ملتهایی که به موجب وطن تشکیل می گردد، گرچه افراد ملت خود را به وحدت و یگانگی دعوت می کند، ولی از این تقیصه هم خالی نیست که این ملت را از ملتهای دیگری که در وطنهای دیگر تشکیل شده است، جدا می کند. چه آنکه این ملت، خود واحدی ممتاز می شود که روحاً و جسماً از سایر ملتها جدا می باشد و با این ترتیب، انسانیت از وحدت و یگانگی بدور می افتد

و به همان پراکندگی و تشتت مبتلا می‌شود که از آن فرار می‌کرد. در این جریان، روش جامعه این می‌شود که به جوامع دیگر به همان نظر نگاه کند که به سایر اشیاء و موجودات جهان نظر می‌کند و همانطور که اشیاء جهان را مورد استثمار و استعمار قرار می‌دهد، جامعه‌های انسانی را نیز مورد استعمار قرار می‌دهد. تجربه‌ای که در طی اعصار و قرون و از آغاز خلقت تاکنون بدست آمده بر همین مطلب گواهی می‌دهد و همین مطلب از آیات گذشته‌ای که در طی مباحث سابق نقل کردیم، نیز استفاده می‌شود.

به همین جهت است که اسلام این قبیل انشعابات و پراکندگیها را در جامعه بشری الغاء نموده و بنای ملتی را بر عقیده و ایمان قرار داده است، نه بر چیزهای دیگری از قبیل نژاد، وطن و نظایر آن. حتی در زناشویی و قرابت هم، ملاک در بهره‌برداری جنسی و یا ارث را نیز اشتراک در عقیده توحید قرار داده است، نه اشتراک در منزل و وطن» (۱۳۹)

در ادامه اینگونه نگرش، دیگر متفکر اسلامی، مرتضی مطهری می‌نویسد:

«فکر ملیت پرستی و نژادپرستی، فکری است که می‌خواهد ملل مختلف را در برابر یکدیگر قرار دهد. این موج در قرون اخیر در اروپا بالا گرفت. شاید در آنجا طبیعی بود، زیرا مکتبی که بتواند ملل اروپا را در یک واحد انسانی و عالی جمع کند وجود نداشت. این موج در میان ملل شرقی بوسیله استعمار نفوذ کرد.» (۱۴۰)

دکتر علی محمد نقوی، محقق مسلمان پاکستانی نیز معتقد است: «تقریباً تمام پرچمداران و پیشتازان نام آور ناسیونالیزم، اندیشه‌ها و عقاید خود را از غربیان اقتباس کرده بودند. رواج مفاهیم «ملی‌گرایی» در میان اعراب، ترکان و ایرانیان، نتیجه ورود ایده‌های غربی به کشورهای آنان بوده است. ناسیونالیزم تقلیدی مغرضانه و نوکر مآبانه، از سرمشقهای غرب و دیکته‌های استعمار بوده است و در نهایت منجر به وابستگی کشورها به غرب یا به شرق گردیده است. این واقعیت که تا چندین سال پیشتوانه اصلی ملی‌گرایی در میان ممالک عربی و دیگر ملل اسلامی، فرانسه و انگلیس، با آن سوابق درخشان استعماری بودند، و اینکه بزرگترین پشتوانه نیروهای ملی‌گرای ترکیه و ایران، «امریکا» و پشتیبان ملی‌گرایی بعثیها و قومیون عرب، «روسیه» است!! خود گویاتر از هر بیان دیگر است.

ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در کنار سکولاریسم و دموکراسی (اصالت مطلق آرای مردم) سه مقوله اصلی سیاست غربی می‌باشد که در قرن اخیر وارد جهان اسلامی گردیده است. (۱۴۱)

این تنها نظر نویسندگان مزبور نیست که شکل‌گیری واحدهای سیاسی امروز را از نظر اسلام، بیگانه و تحمیلی به اسلام می‌دانند و معمولاً در کنار مباحث اعتقادی و عقلی، موضع‌گیریهای سیاسی ضد غربی و ضد استعماری نیز همراه مطالب آنان است. نویسندگان غربی نیز هنگام بحث پیرامون پیدایش دولتهای ملی در سرزمینهای اسلامی، نظرات مشابهی که از تقابل اسلام و وضعیت جدید در شکل‌گیری سرزمینهای ملی است، حکایت دارد. یک کار تحقیقی از مورخین روابط بین‌الملل، آخرین رویدادهای مربوط به جایگزینی دولت ملی به جای دولت اسلامی در جهان را، توضیح می‌دهد که گوشه‌ای از آن، ذیلاً ذکر می‌شود.

«به شهادت تمام تحقیقات جدید، «بیداری ملی» عرب و قیام علیه سلطه ترک در اواسط قرن نوزدهم پدید آمد. پشاهانگان و سرجنبانان این نهضت مسلمان نبودند، بلکه اعرابی بودند که به مسیحیت گرویده بودند. نخست در آثار ادبی ابراهیم الیزیدی، لبنانی مسیحی، است که در سال ۱۸۶۸ به نخستین جلوه اندیشه ملیت برمی‌خوریم. از این پس بود که انجمنهای سری در بیروت و دمشق برای اشاعه آن تشکیل یافت.» (۱۴۲)

و نیز: «پایه فکری نهضت ملی ترک بر آثار «ضیاء گوکالپ» عضو کمیته «اتحاد و ترقی» که افکارش را میان سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ اشاعه داد، استوار است. بنابه عقیده گوکالپ، علت انحطاطی که از پایان قرن هجدهم گریبانگیر امپراطوری عثمانی شده بود، نقش قاطعی بود که تمدن اسلامی - که ریشه‌اش عربی و ایرانی است نه ترک - در زندگی دولت بازی می‌کرد. این تمدن اسلامی - پذیرش تکنیکهای اروپایی را از آن جا که زندگی اجتماعی طبق دستورات قرآن اداره می‌شد و سلطان عثمانی در عین حال خلیفه هم بود، با اشکال روبرو می‌کرد. یگانه چاره این بود که دولتی ترک، بدون اینکه به تعالیم و تصاویر عالی اسلام پشت پا بزند، رژیم‌هایی که مذهب را از شؤون مختلف اجتماعی و سیاسی مجزا نماید، به وجود آورد. توصیه دیگر او اقتباس و استعمال تکنیکها و شیوه‌های عملی «غربیان» بود. بایستی به مردم ترک نشان داد که می‌توانند و باید نقش هدایت

کننده‌ای به عهده بگیرند. برای تلقین چنین تمایلی به مردم ترک باید به اندیشه «ملیت» توسل جست و حس ملی باید حس همبستگی مذهبی را تحت الشعاع قرار دهد.

این طرز تفکر و نحوه استدلال مستقیماً از «نهضت» ملیتها در اروپا الهام می‌گرفت، ولی معلوم نیست این افکار در صورتی که از طرف مصطفی کمال اقتباس و به کار برده نمی‌شد، چه نتایجی می‌داشت؟ مصطفی کمال از افکار اساسی گوکالپ برای اجرای نقشه‌های سیاسی خود استفاده نمود. آن افکار عبارتند از: تفکیک مذهب از دولت، گرایش به سوی غرب و تورکیسم^(۱۴۳) به هر ترتیب، سرانجام در دهه دوم قرن بیستم «جنگ جهانی اول مانع مذهب (در قالب عثمانی) را از میان برداشت و فرصت بسیار عالی برای تحقق دعوی (ملی‌گرایی در پوسته) استقلال اعراب به وجود آورد. امپراطوری عثمانی در نتیجه جنگ مضمحل گردید و خلافت هم چهار سال بعد به همان سرنوشت گرفتار شد»^(۱۴۴) «با انهدام امپراطوری عثمانی، بعد از جنگ جهانی اول که در نوامبر ۱۹۱۸ در پیمان ترک مخاصمه مودروس مقرر شد و با انصراف نهضت ملی ترک در سال ۱۹۱۹ از استیلاء برسکنه غیرترک امپراطوری سابق، اعم از مسلمان و غیرمسلمان و تصمیم مبنی بر تشکیل دولتی غیرمذهبی در ترکیه و بالاخره با (اعلام) الغای خلافت عثمانی توسط مجلس ملی ترکیه در اول مارس ۱۹۲۴، هر گونه اندیشه و نقشه پان اسلامی یا به عبارت دیگر گردآوری مسلمانان زیر لوای یک دولت از میان رفت.

تلاش کنگره اسلامی که ماه مه ۱۹۲۶ در قاهره تشکیل شد، برای احیای خلافت به جایی نرسید. مفهوم وحدت یا همکاری سیاسی در جهان اسلام در نتیجه تأسیس دولتهای جدید در سرزمینهای سابق امپراطوری عثمانی سخت متزلزل شد. بنابر این اسلام در استانه جنگ جهانی دوم، قادر به اقدام سیاسی مؤثر و مستمر در روابط بین‌المللی نبود و دولتهای جدید التأسیس اسلامی فکر اینکه ملاحظات مذهبی را پایه سیاست خارجی قرار دهند، به خود راه نمی‌دادند»^(۱۴۵)

در مبحث بعدی، آنجا که جایگاه سرزمین و مرز را در محدوده حاکمیت اسلام بررسی می‌کنیم، این دیدگاه را توضیح خواهیم داد که: «سرزمین اسلام را منطقه جغرافیایی و مرزهای طبیعی مشخص نمی‌سازد، بلکه مشخص‌کننده مرز کلی جهان اسلام، همان حاکمیت اسلامی است که تا هر

جا ادامه دارد، همان جا مرز اسلام خواهد بود و بر همین اساس، اصطلاح ویژه‌ای در فقه و حقوق اسلامی وجود دارد که عبارتست از: دارالاسلام^(۱۴۶) در این جا، طرح این سؤال ضروری است که آیا دولت عثمانی که فروپاشی آن به معنای پایان رسمی عمر دولتهای اسلامی و ظهور دولتهای ملی در سرزمین اسلام عنوان می‌شود، همان دارالاسلام بوده است؟

یک نظر این است که اساساً بایستی حساب عثمانی را از حساب اسلام جدا کرد. در این گونه نگاه، فی‌المثل گفته می‌شود: «پس از آنکه اعراب دست از فتوحات کشیدند، عثمانیها به تسخیر آفریقا، آسیا و اروپا کمر بستند. به عقیده بعضی از مورخین، انگیزه عثمانیها در این لشکرکشیها بیشتر جهانگشایی بود تا استقرار دین حق و گسترش تعالیم پیامبر اسلام.»^(۱۴۷)

اما نگرشهای دیگری نیز وجود دارد، فی‌المثل این جمع بندی که: «در امپراطوری عثمانی، دولت به طور مطلق بر اسلام استوار بود و دین، علاوه بر سیستم اداره کشور در زندگی روزمره شهروندان نیز، از نقش مهمی برخوردار بود. اساس حقوقی امپراطوری عثمانی به قول علما (متخصصین حقوق اسلام)، عبارت از شریعت بود. امپراطوری عثمانی در دوره چهارصد ساله پس از فتح مصر، توسط خلیفه مستقر در استانبول که رهبر تمام مسلمانان جهان بود، اداره می‌شد. مهمترین عامل درخواست سلاطین عثمانی برای گسترش دادن مرزهای امپراطوری نیز اسلام بود. اسلام تنها منشأ حقوق و حاکمیت سیاسی بود و با این حال نقش بسزایی در چگونگی زندگی اجتماعی و طرز رفتار میلیونها مسلمان داشت که در خاک امپراطوری می‌زیستند. اسلام در امپراطوری عثمانی تا قرن بیستم بیش از برتری ملی یا قومی در شکل دادن به شخصیت‌های اجتماعی مردم، سهم داشته است.»^(۱۴۸)

می‌توان گفت عثمانیها به هر دلیل و با هر انگیزه (که در بحث ما نمی‌گنجد) خود را مرکزیت جهان واحد اسلام می‌دانستند و می‌خواستند. به عبارت دیگر خواست و مشرب سیاسی - دینی آنان این بوده است که حاکمیت واحد جهان اسلام را در اختیار داشته باشند، اما این خواسته عملاً نتوانست محقق شود. عثمانی البته یک قطب مهم دارالاسلام در جهان دو یا چند قطبی اسلام محسوب می‌شد، اما هیچگاه نتوانست این جهان را، همانگونه که آرمان نهایی اسلام است یک قطبی

کند. (البته صلاحیت آن را نیز نداشت.) در این باب که این دولت، حاکمیت‌های اسلامی خارج از خود را چگونه می‌خواست، مباحث پیچیده‌ای مطرح است. فی‌المثل: «برخی علماء سنی دولت عثمانی» با تکفیر شیعیان، ایران را دارالحرب می‌دانستند و فتوا می‌دادند که پیروزی نظامی حتی قتل کودکان، غارت اموال و اسارت گرفتن ایرانیان در اینجا رواست و برخی دیگر علیرغم دشمنی سیاسی، ایران را هنوز دارالاسلام می‌دانستند. متقابلاً در نزد علماء شیعه دوره صفوی نیز نظرات مشابهی وجود داشت. برخی، سنّیان را با این استدلال که «منکر ولایت همچون منکر توحید و نبوت است» کافر می‌خواندند و عده‌ای دیگر این نظر را رد می‌کردند و معتقد بودند کلمه اسلام بر آنان جاری است و فتاوی تند و تیز هر یک از طرفین به جوابیه تندوتیزی منجر می‌شد و در مجموع این فتواها و جوابیه‌ها، مصیبت‌های زیادی برای مسلمین در پی می‌آورد.» (۱۴۹)

شبهه درگیری‌های بین دو قطب صفوی و عثمانی، بین دیگر قطب‌های جهان اسلام در زمانهای مختلف، مثل فاطمیون مصر و عباسیان، عباسیان بغداد و امویان قرطبه (اسپانیا) و... وجود داشته است که البته همین درگیری‌ها خود نشانه آن بود که دارالاسلام بایستی محدوده حاکمیت واحد اسلام باشد. لکن مدعیان، هر یک مدعی مشروعیت خویش بودند و در اثبات خلاف آن برای دیگران، تلاش می‌کردند. یک مرور سریع به نحوه موجودیت سیاسی دارالاسلام در تاریخ، نشان می‌دهد که تنها در اولین سده اسلامی، بلوک بندی جهان اسلام، تک قطبی و به صورت دولت واحد جهانی بوده است.

ب) مرور اجمالی «دارالاسلام در تاریخ»

بلوک بندی دارالاسلام را با توجه به دولتهایی که به نام اسلام در تاریخ مطرح بوده‌اند، به طور کلی می‌توان در تقسیم بندی بسیار کلی زیر مرور کرد. این، به عبارتی دیگر، روند پیدایش توسعه و فروپاشی دولت اسلامی را (تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران) نشان می‌دهد.

۱. پیدایش دولت اسلامی با رهبری دینی - سیاسی پیامبر اکرم (ص) با داعیه جهانشمولی: از

دولت شهر مدینه تا دولت واحد اسلامی در شبه جزیره.

۲. جهان یک قطبی خلافت اسلامی: از خلفاء راشدین تا سقوط امویان.

۳. جهان دو قطبی و سه قطبی خلافت: عباسیان - امویان و فاطمیان مصر.
 ۴. واگرایی جهان اسلام و پیدایش امیران مقتدر خودمختار و نهاد «سلطنت اسلامی» در کنار مقام شرعی و مرکزی خلافت.
 ۵. دو قطبی «شیعی - سنی» صفوی - عثمانی (همراه با قطبهای فرعی تیموریان هند و شریفیه در شمال آفریقا): پیدایش اولین دولت قابل توجه شیعی در تاریخ اسلام و توسعه آن به عنوان یک قطب قدرتمند در جهان اسلام.
 ۶. فروپاشی و استحاله در نظام ملت - کشور و جایگزینی دولت ملی مبتنی بر محدوده سرزمین، به جای دولت اسلامی مبتنی بر محدوده حاکمیت اسلام.
- به دوره وضعیّت فوق، باید دوره بازگشت به اسلام را افزود که هنوز در سطح جهانی نتوانسته است صورت بندی قابل توجه جدیدی را در برخورد با دولت ملی ارائه دهد و بحث آن جداگانه است. در اینجا بایستی تأکید کرد که آنچه به عنوان دارالاسلام در تاریخ، مرور شد. صرفاً به عنوان واقعیت تاریخی و نه حقیقت دارالاسلام، مطرح است.
- در دوره بازگشت به اسلام، عموم صاحب نظران سنی و شیعه به انحراف دولتها از اسلام بجز صدر اول، اتفاق نظر دارند. حداکثر اختلاف بر سر میزان مشروعیت سه خلیفه اول است که در باب دوره عثمان، باز هم اختلاف کمتر می باشد. سید جمال الدین اسد آبادی که منادی اتحاد اسلام است و تلاش می کند زبان همه مذاهب اسلام باشد، می گوید:
- «ملت اسلام همچون جسمی عظیم و نیرومند و تندرست بود تا اینکه عوارضی چند، که اجزاء به هم پیوسته و سالم آن را ضعیف کرد، بر آن وارد آمد و بسوی از هم گسیختگی سوقش داد. سرانجام هنگام آنکه هر جزیی از این کل جدا گردد و پیکره جسم از هم متلاشی شود، فرا رسید. پیدایی این از هم گسیختگی و ضعف را بایستی در مناسبات ملت اسلامی، هنگام جدا شدن مقام علمی از دستگاه خلافت دانست. یعنی همان زمان که خلفای عباسی به اسم خلافت قانع شدند، بی آنکه شرافت عملی و دانش پژوهی در دین و اجتهاد در اصول و فروع آن را، بدان گونه که خلفای راشد (رض) روا می داشتند، جایز شمردند.» (۱۵۰)

مطابق نظر سید جمال، در کنار تهاجم تفکر سیاسی جدید، جهت استقرار دولت ملی در جهان، بایستی به ضعفهای داخلی جهان اسلام نیز توجه داشت. به نظر می‌رسد یک اشکال مهم در این باب، حذف عدالت اسلامی بوده است، عنصری اصلی در اسلام که عامل پیروزی در توسعه اولیه آن محسوب می‌شده است. فی‌المثل به نوشته «جان ناس» در «تاریخ ادیان»:

«هراکلیوس، قیصر روم شرقی (۶۴۱-۶۱۰ م) با لشکر خسرو پرویز، پادشاه ایران جنگید و غالب آمد. وی از لشکر اسلام در واقعه یرموک شکست خورد. خالد بن ولید بر «تئودوروس» برادر امپراطور پیروز شد و شام به تصرف مسلمانان درآمد، اما سکنه بومی شام، اعم از یهودی و مسیحی، از هیچیک از این پیشامدها چندان ناشاد و دلگیر نبودند، زیرا از فشار ظلم و بیداد رومیان به ستوه آمده و از ادامه جنگهای خونین بین روم و ایران، مستأصل شده بودند. اعراب با آنها به عدل و احسان رفتار می‌کردند و اوامر قرآن شریف را درباره آنها رعایت می‌کردند و بر آن بودند که اگر اهالی شام دست از مقاومت بردارند، با آنها جنگ و خونریزی نباید کرد و روی همین سیاست، شهر دمشق، تختگاه شام، تسلیم گردید.» (۱۵۱)

تقریباً این نکته مورد اتفاق عموم مورخین است که: «سادگی و بی‌پیرایگی و عدالت اسلامی را علل اصلی در همه فتوحات می‌توان دانست» (۱۵۲) و داستانهای فراوانی از این باب در منابع مسلمین و غیرمسلمین وجود دارد. ما دو نمونه از وضعیت مربوط به اوایل نیمه اول قرن چهارم هجری بیان می‌کنیم که نشاندهنده تجدید نظر و انحراف اساسی دولت اسلامی در این باب است و نشان می‌دهد که فاتحان ساده زیست و عدالت خواه، به آنها که به همین دلیل مغلوبشان شدند، تبدیل گردیده‌اند و حتی بیش از روم و ایران، در ورطه تجمل و اسراف و اشرافیت فرو افتاده‌اند.

نمونه اول: «به هنگامی که مقتدر به سال ۳۰۵ ه.ق. (۹۱۷ م) سفیران یونان را پذیرفت، آنان از قصرهای خلیفه و ایوانهای حکومت که جمعاً ۳۳ قصر بود و ایوانهای آن، ستونهای مرمری داشت، از آن همه قالی و پارچه زربفت که بر زمین گسترده و به دیوارها آویخته بود و شمار آنها را کسی نمی‌دانست. از صدها سوار با لباسهای براق که زینهای اسبشان از نقره بود و حاشیه زردوزی و نقره‌دوزی داشت، از آن همه حیوان وحشی و اهلی که در باغستانهای قصر خلیفه بود و از قایقهای

خاص خلیفه که به جلال از قصرها کمتر نبود و به انتظار هوس خلیفه بر دجله می‌رفت، به حیرت افتادند.» (۱۵۳)

و نمونه دوم: «وقتی به سال ۳۶۲ رومیان دوباره بر «رها» و نواحی آن هجوم بردند و در شمال بین‌النهرین تا نصیبین و دیاربکر پیشروی کردند و به قتل و غارت و اسیرگیری و ویرانگری دست زدند، فراریان و نجات یافتگان به بغداد پناه بردند و با اهل بغداد در مساجد اجتماع کردند ... نزدیک ۶۰ هزار تن از مردم و دلاوران، داوطلب جهاد شدند. عزالدوله بختیار بویه‌ای، از مطیع‌الله عباسی کمک مالی برای جنگجویان خواست. خلیفه به عذر آنکه مالیات گردآوری نشده، از دادن پول خوددای کرد. مکاتبه بین بختیار و خلیفه مکرر شد و کار به جای باریک کشید تا سرانجام خلیفه چهارصد هزار درهم پرداخت. این پول از فروش البسه و مصالح ساختمانی قسمتهای مخروبه کاخ تهیه گردیده بود و میان حاجیان شایع شد که «خلیفه را مصادره کردند». در این فاصله بین مجاهدان، دسته بندی شیعی و سنی پدید آمد و با هم در افتادند و قضیه روم فراموش شد. بختیار نیز پول مزبور را صرف کارهای شخصی خویش کرد.» (۱۵۴)

اما با این همه، قدرت دارالاسلام آنقدر زیاد بود که هر چه از ذخیره آن مصرف می‌شد، لطمه فوری بر آن وارد نمی‌گردید. بخصوص دولت اسلامی، با همه مفاسدش، نسبت به دیگر دولتها درخشان بود.

در اینجا یک جمع بندی از اوج و سقوط تمدن اسلامی، به نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت، عیناً درج می‌شود. این جمع بندی حاوی نکات بسیار متنوع و جالبی است. البته نقائص این بررسی بایستی در نظر گرفته شود. فی‌المثل اینکه حمله مغول و عوامل و چگونگی و تبعات آن، در مبحث انحطاط تمدن اسلامی بسیار قابل اهمیت است ولی در این گزارش فقط با چند کلمه درباره آن گفتگو شده است و یا اینکه پاره‌ای اطلاعات و نتیجه گیری نادرست نیز در آن وجود دارد، اما در مجموع به عنوان نگاهی خارج از حیطه مسلمانی به دارالاسلام تاریخی، مفید و قابل استفاده است. به نظر می‌رسد در چنین موردی مناسبتر است عین عبارات ویل دورانت بدون هیچگونه دخل و تصرف و تلخیص ذکر شود. چه بسا برخی عبارات، زاید یا بی‌اهمیت و نادرست به نظر بیاید که به

دلیل اهمیت کل مطلب، قابل چشم پوشی است؛ عین عبارت ویل دورانست چنین است:

«ظهور و انحطاط تمدن اسلامی از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن از سال ۸۱ تا ۵۹۷ ه.ق. (۷۰۰-۱۲۰۰) از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانشوری، علم، طب و فلسفه، پیشاهنگ جهان بود. در زمینه معماری برتری خود را در قرن دوازدهم به کلیساهای جامع اروپایی وا گذاشت و مجسمه سازی گوتیک، در قلمرو اسلام که این کار را حرام می‌دانست، رقیبی نیافت. هنر اسلامی همه نیروی خود را در تزئین به کار برد و از تنگی عرصه و یکنواختی ملال انگیز سبک، رنج بسیار برد، ولی در همین محدوده‌ای که خود بر خویش تحمیل کرده بود، تاکنون هنری از آن سبق نگرفته است. در دیار اسلام، هنر و فرهنگ میان مردم بیشتر از مناطق مسیحی قرون وسطی، رواج و تعمیم داشت. پادشاهان خطاط بودند و چه بسا تاجران که مانند پزشکان فیلسوف بودند. احتمالاً در این دورانها، دیار مسیحی از لحاظ آداب و رسوم جنسی بر مناطق اسلامی برتری داشتند، ولی تفاوت چندان چشمگیر نبود. تک همسری مسیحی هر چند عملاً و دقیقاً رعایت نمی‌شد، غریزه جنسی را محدود کرد و کم کم مقام زن را بالا برد، در صورتی که اسلام چهره زن را با چادر و روبنده پوشانید. کلیسای مسیحی، طلاق را سخت مقید کرده بود. ظاهراً در ممالک مسیحی و حتی ایتالای دوران رنسانس، لواط چنانکه در زندگی مسلمانان - نمی‌گوییم در قوانین اسلام - رواج داشت، رایج نبود.

چنان به نظر می‌رسد که مسلمانان شریفتر از مسیحیان بودند. پیمانها را بهتر رعایت می‌کردند، نسبت به مغلوبان رحیمتر بودند و در تاریخ خود به ندرت دست به آن نوع وحشیگریهایی زدند که مسیحیان در هنگام تسلط بر بیت المقدس (۴۹۳ ه.ق ۱۰۹۹ م) مرتکب شدند.

در آن هنگام که شریعت اسلام، روش قضایی مترقی داشت که به وسیله قاضیان روشنفکر اجرا می‌شد، قوانین مسیحی به استفاده از روش اوردالی، به وسیله جنگ تن به تن، آب یا آتش ادامه می‌داد. دین اسلام که جنبه ابداعی آن از دین یهود کمتر است و به اندازه مسیحیت التقاطی نیست، رسوم خود را ساده‌تر و پاکیزه‌تر از رسوم دین مسیح حفظ کرد و به مظاهر نمایش، کمتر از دین مسیح

توجه نمود و به تمایلات شرک دوستی انسان کمتر گردن نهاد. اسلام از این لحاظ که خیال پرستی دینهای منطقه مدیترانه را تحقیر می‌کند، نظیر مذهب پروتستان است، ولی در تصویری که از بهشت بدست می‌دهد، تسلیم تصورات عامه است.

دین اسلام کاملاً از نظام کشیشی یا سلسله مراتب دینی بر کنار ماند و در همان اثناء که مسیحیت به طرف یکی از پرزرق و برق‌ترین دورانهای فلسفه کاتولیکی پیش می‌رفت، اسلام به نوعی اصیل آیینی (ارتدوکسی) خشک و بیروح گرفتار آمد.

نفوذ دنیای مسیحی در اسلام، تقریباً منحصر به بعضی رسوم دینی و جنگی بود. تصوف، خلوت نشینی و عبادت قدیسین به احتمال قوی از نمونه‌های مسیحی به دنیای اسلام راه یافته است. قصه عیسی و شخصیت او در خاطر مسلمانان، نفوذ یافت و در شعر و هنر اسلامی مورد توجه قرار گرفت.

اسلام در جهان مسیحی، نفوذ گوناگون و بسیار داشت. اروپای مسیحی، غذاها، شربت‌ها، دارو، درمان، اسلحه، استفاده از نشانهای مخصوص خانوادگی، سلیقه و انگیزه هنری، ابزارها و فنون صنعت و تجارت و قوانین و راههای دریایی را از اسلام فراگرفت و غالباً، لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد. واژه‌هایی مانند:

Orange, Lemon, Sugar, Syrup, Sherbet, Julep, Elixir, Jar, Azure, Arabesque, Mattress, Sofa, Muslin, Satain, Fustain, Bazaar, Caravan, Checkmate, Tariff, Traffic, Douane, Magazine, Sloop, Barge, Cable, Admiral.

با کمی تحریف همان کلمات نارنج، لیمو، شکر، شیر، شربت، گلاب، اکسیر، جره، ازرق، عربانه، مطرح، صفه، موصلی، ساباطی، فسطاطی، بازار، کاروان، شهمات [فارسی - عربی]، تعرفه، ترفیق، دیوان، مخزن، سلوب (کرجی یک دکلۀ جنگی) برکه، جبل و امیرالماء است.

بازی شطرنج از طریق اسلام از هند به اروپا رسید و در راه نامهای فارسی گرفت، مثلاً کلمه Checkmate، تحریف «شهمات» است. نام بعضی ابزارهای موسیقی، دلیل سامی بودن اصل آن است. از جمله Iute «عود»، Rebeck «ریاب»، Guitar «قیتاره»، Tambourine «طنبور» است. شعر

ترو با دورها و موسیقی آنها از اسپانیای مسلمان به پرووانس فرانسه و از سیسیل مسلمان به ایتالیا راه یافت. شاید سرگذشت‌های عربی سفر به بهشت و جهنم، در کم‌دی الهی دانسته، مؤثر افتاده باشد. افسانه‌ها و ارقام هندی به لباس یا صورت عربی به اروپا رسیدند.

علمای اسلامی، ریاضیات، طبیعیات، شیمی، ستاره‌شناسی و پزشکی یونان را حفظ کردند و به کمال رسانیدند و این میراث یونانی را که بسیار غنی‌تر شده بود به اروپا انتقال دادند. هنوز هم اصطلاحات علمی عربی در زبانهای اروپایی فراوان است. از آن جمله: Algebra «جبر»، Cipher, Zero «صفر»، Azimuth «سموت»، Alembic «انبیق»، Zenith «سمت» و Almanac به معنی «تقویم» که تحریف کلمه «المتاخ» است.

پزشکان اسلامی پانصد سال تمام علمدار طب جهان بودند. فیلسوفان اسلامی، مؤلفات ارسطو را برای اروپای مسیحی حفظ و ضمناً تحریف کردند. ابن سینا و ابن رشد از نظر فلاسفه مدرسی اروپا که ایندو را در مرجعیت بعد از یونانیان قرار می‌دادند، انوار شرق بودند.

طاق و تویزه در دیار اسلام از اروپا قدیمتر بوده است. ولی نمی‌توانیم راهی را که از طریق آن به معماری گوتیک رسیده است، دنبال کنیم. مناره مخروطی و گلدسته ناقوس کلیساهای مسیحی به نسبت زیاد مدیون مناره‌های مساجد است و شاید تزئین توری پنجره‌های گوتیک، از طاقهای جناغ دار برج «خیرالدار» الهام گرفته است. تجدید رونق هنر سفالکاری در ایتالیا و فرانسه را نتیجه انتقال سفالگران مسلمان در قرن دوازدهم هجری به این دو کشور و سفر سفالگران ایتالیا به اسپانیای اسلامی دانسته‌اند. آهنگران و شیشه‌گران و نیز جلدسازان ایتالیا، زه بافان و اسلحه‌سازان اسپانیا، همه، فنون خود را از صنعتگران مسلمان فرا گرفته بودند. تقریباً در همه مناطق اروپا، بافندگان به دیار اسلام توجه داشتند که از آنجا نمونه و نقشه بگیرند، حتی باغها نیز به نسبت زیاد از باغهای ایرانی، نشان داشتند.

بعدها درباره راههایی که این نفوذ اسلامی از آنجا به اروپا رسیده، به تفصیل سخن خواهیم گفت، ولی در اینجا به اختصار از آنها نام می‌بریم: بازرگانی و جنگهای صلیبی، ترجمه هزاران کتاب از عربی به لاتینی، مسافرت‌های دانشورانی از قبیل ژربر، مایکل سکات و ادلارد باثی به اسپانیای

مسلمان، جوانان مسیحی که والدین اسپانیایی ایشان آنها را به دربار امیران مسلمان می‌فرستادند تا در آنجا تربیت شوند و رسوم شهسواری بیاموزند - زیرا اشراف مسلمان در شمار شهسواران و بزرگان، هر چند مغربی محسوب می‌شدند - و نیز ارتباط هر روزه مسیحیان با مسلمانان در شام، مصر، سیسیل، و اسپانیا. هر پیشرفتی که مسیحیان در قلمرو اسپانیا می‌کردند، بدنبال آن موجی از ادبیات، علوم، فلسفه و هنر اسلامی به قلمرو مسیحی انتقال می‌یافت. برای نمونه می‌گوییم که تسلط مسیحیان بر طلیطله که به سال ۴۷۸ ه.ق. (۱۰۸۵ م) انجام گرفت، اطلاعات نجومی مسیحیان را بیفزود و اعتقاد به کروی بودن زمین را محفوظ داشت.

ولی در پس این وام‌گیری فرهنگی، کینه‌ای خاموشی ناپذیر می‌سوخت. زیرا پس از نان، هیچ چیز برای نوع بشر از عقاید دینی، عزیزتر نیست. انسان تنها به نان زنده نیست، برای زنده بودن به ایمان نیز که امید را در قلب او پدید می‌آورد، احتیاج دارد. به همین جهت، دل انسان بیش از همه، از چیزهایی آتش می‌گیرد که قوت یا اعتقاد او را به خطر افکند. مسیحیان سه قرن تمام شاهد پیشرفت مسلمانان بودند که پیوسته ولایتهای مسیحی را یکی پس از دیگری می‌گرفتند و عوام مسیحی را پیایی به قلمرو نفوذ خود می‌بردند. دستهای نیرومند مسلمانان را بالای سر تجارت مسیحی احساسی می‌کردند و همه جا می‌شنیدند که مسیحیان را کافر می‌خوانند. عاقبت پیکاری که انتظار آن می‌رفت به وقوع پیوست: دو تمدن رقیب در جنگهای صلیبی با هم تصادم کرد و نخبه مردان شرق و غرب همدیگر را به خون کشیدند. این دشمنی دو طرفه در همه تاریخ قرون وسطی، عاملی مؤثر بود. دین سوم نیز، یعنی دین یهود، میان دو دسته پیکارجو از هر دو ضربت می‌دید.

مغرب زمین، جنگهای صلیبی را باخت ولی در جنگ اعتقادات پیروز شد. همه جنگاوران مسیحی از ارض موعود بیرون رانده شدند، اما مسلمانان که پیروزی دیر آمده، خونشان را مکیده بود و مغولان دیارشان را به ویرانی داده بودند، به نوبه خود به دوران تاریک نادانی و نداری دچار شدند. در صورتی که مغرب زمین شکست خورده، که از کوششهای مداوم تجربه آموخته و شکستها را از یاد برده بود، عطش علم و علاقه به ترقی را از دشمنانش فراگرفت. کلیساهای جامع ساخت که سر به ابر می‌سود. میدانهای عقل را پیمودن گرفت و زبانهای تازه خشن خویش را به شیوه دانسته،

چاسروویون مبدل کرد و با سربلندی به دوران رنسانس قدم نهاد.» (۱۵۵)

پس از اعتراف نامه فوق، مجدداً به بحث اصلی باز می‌گردیم و در مبحث مرور اجمالی دارالاسلام در تاریخ، مقطع پایانی این مرور یعنی «حذف رسمی اسلامیت از دولت و تولد دولتهای ملی در سرزمینهای اسلامی» را مورد نظر قرار می‌دهیم:

«دولت عثمانی که پس از تأسیس در ۱۲۸۱-۶۸۰ به تدریج به بزرگترین قدرت سیاسی زمان خود مبدل شد و در ۱۴۵۳ م، پایتخت امپراتور روم شرقی، قسطنطنیه (استانبول) را به قلمرو باب عالی ملحق کرد»، (۱۵۶) «پس از جنگ جهانی اول و گسترش ملی‌گرایی در غرب، تحت تأثیر نهضتهای ملی‌گرا قرار گرفت و در نتیجه، امپراطوری چند ملیتی دولت عثمانی تجزیه شد و دولتهای جدیدتری (مستقل و نیمه مستقل) با هویت ملی، ظهور کردند که یکی از آنها جمهوری ترکیه بود.

جمهوری ترکیه، با هویت جدید در صدد بود که وحدت دولت جوان را با ارزشهای فرهنگی ترکهای پیش از اسلام حفظ کند. چنانکه «ضیاء‌گوک آلپ»، بنیانگذار اندیشه‌های ملی در ترکیه، تأکید می‌کرد که ملت بخشی از تمدن جهانی است که برای بقاء نیاز به فرهنگ نیاکان خود دارد، بنابر این برای ملت ترک نیز فرهنگ پیش از اسلام در این جامعه اهمیت دارد. «گوک آلپ» در مقابل هویت اسلامی و یا عثمانی، از تقدم هویت ملی دفاع می‌کرد، با این وجود، وی تلویحاً اشاره می‌کرد که دین در جامعه ترکیه جزو جدایی ناپذیر ملت است. به همین دلیل، طراحان دولت ملی از روش التقاطی، استفاده کردند. بدین منظور، تلفیق عناصر مذهبی و ملی به کار گرفته شد. در این تلفیق، سعی بر این بود که از عناصر مذهبی به نحوی بهره‌برداری شود که برای تقویت ملی‌گرایی، نه اسلام‌گرایی مؤثر باشد. علاوه بر این، با اصول لایبیک، سعی می‌شد دین را به صورت اعتقادی فردی درآورند.» (۱۵۷)

قبلاً درباره توسعه چنین گرایشاتی به کل جهان اسلام، سخن گفته‌ایم. در اینجا یادآور می‌شویم که پس از یکدوره شیفتگی نسبت به دستاوردهای دولت و دوره جدید، سرخوردگی‌های متعدد در جهان اسلام، زمینه بازگشت به اسلام را بیش از پیش فراهم کرد. نمونه زیر می‌تواند ذکر

یکی از انواع گله‌گذارهای روشنفکران جهان اسلام به حساب آید که مجدداً دیانت و اسلامیت را بر سودای ملی‌گرایی ترجیح دادند، زیرا به آنچه توقع داشتند دست نیافتند.

«باعث تعجب است که با گذشت سه دهه از پایان استعمار فرانسه در الجزایر، رژیم مدعی ملی‌گرایی هنوز نتوانسته است عملکردی هم‌شأن فداکاریهای عظیم ملت به منظور احیای هویت اصیل خویش و میراث و تمدن تاریخ خود ارائه دهد. تنها غرب زده‌ها و فرانکوفونها در مراجع تصمیم‌گیری کشور نفوذ کرده، خدمات شایانی به فرهنگ فرانسوی کرده‌اند که فرانسه در ایام استعمار از انجام آن عاجز بود. به عنوان مثال، با گذشت سه دهه، به تازگی قانون الزام استفاده از زبان عربی در مجلس تصویب شده است (المنقذ، نشریه جبهه نجات اسلامی الجزایر، ۹۱/۱/۲)» (۱۵۸)

آرزو و ایده‌های امت اسلام و تغییر جایگاه ارزشی مرزهای ملی، یکی دیگر از نظرات مطروحه در اذهان روشنفکران جهان اسلام در سالهای اخیر است که با ذکر نمونه‌ای از آن، بحث (مرور تاریخی دارالاسلام) را به پایان می‌بریم.

«در صدر اسلام و دوران حاکمیت مفاهیم و ارزشهای اسلامی «امت مسلمانان»، جامعه اصلی به حساب می‌آمد که در بطن آن اجتماعات گوناگونی وجود داشت. در آن زمان واحدهای ملی، جغرافیایی یا فکر ملت - دولت، از اهمیت قابل توجهی برخوردار نبود، ولی دسیسه‌های استعمار غرب و نوکران داخلی آنان و ورود مفاهیم و الگوهای غربی، سبب شد که در اکثر کشورها، ناسیونالیسم بروز کند و از آن پس، واحد جغرافیایی، جامعه اصلی محسوب گردد، ولی با شکست غربگرایی و آغاز جنبش بازگشت به خویش، مجدداً ایده‌ی امت در شرف احیاست.» (۱۵۹)

ج) سرزمین، مرزها و محدوده دولت اسلامی - دارالاسلام

پدیده مرز تازه‌ای نیست، ولی در گذشته این مسأله دارای اهمیت کنونی نبوده است، «در گذشته دولتها فقط وظیفه ایجاد امنیت داخلی مردم خود را به عهده داشتند، ولی در حال حاضر، مسؤولیتهای دیگری به عهده دولت است که جز با تعیین حدود حاکمیت و مشخص شدن میزان جمعیت کشور و مقدار امکانات آنان و برنامه ریزی صحیح و سازنده ممکن نخواهد بود و به همین

سبب، چاره‌ای جز مشخص کردن دقیق محدوده و قلمرو حاکمیت ملت‌ها نیست» (۱۶۰)

دولت اسلامی با این پدیده (مرزهای ملی) چه برخوردی دارد؟ آیا آن را می‌پذیرد؟ در این صورت، اشکالات شعبه شعبه شدن مسلمین که برادرند، از یکدیگر ارث می‌برند و تمام امور روزانه‌شان در هم تنیده شده است را چگونه توجیه می‌کند؟ و اگر نمی‌پذیرد چگونه تبعات ناشی از آن را تحمل می‌کند؟ خسارات آن را چگونه توجیه می‌نماید؟

می‌توان گفت: در عین اینکه نگرش اسلامی نمی‌تواند در برخورد با واقعیات، ساکت و متوقف باقی بماند و واکنش و سمت‌گیری نداشته باشد، اما واقعیت این است که مرزهای ملی را اسلام نیاورده است که لزوماً جوابگوی مسائل ناشی از آن باشد. سید قطب در مسائل مختلف مبتلا به جهان اسلام، این مسأله را که اسلام برای جوامع غیراسلامی موجود، در حالی که برنامه کلان آن را در دست ندارد، راه حل و برنامه جزیی برای حل مشکلات بدهد، به شدت محکوم می‌کند و می‌گوید:

«من به احترام اسلام و روح جدی آن، به شدت این عمل را محکوم می‌کنم که برای حل مشکلات جامعه‌های موجود در قوانین اسلام به کاوش بپردازیم و نظر اسلام را درباره آن مشکلات بخواهیم. به نظر من، هیچ اهانت و دشنامی بالاتر از آن نیست که در همان لحظه که نظر یک قاضی را درباره حادثه‌ای استفسار می‌کنیم، زبان خود را به علامت تمسخر بیرون آورده و با حرکات خود به او بفهمانیم که قاضی بودن او را قبول نداریم، قدرت و نفوذ او را ریشخند می‌کنیم، حکم او را هم اگر بر طبق میل و نظر خودمان بود، می‌پذیریم و گرنه همچون پاره سفالی بدور می‌افکنیم.

اسلام با هیچ یک از روشها و سیستمهای کنونی جهان پیوند و قرابتی ندارد، زیرا هیچیک از این سیستمها اسلام را حاکم زندگی و روش اسلامی را برنامه مردم اجتماع خود نمیدانند و هیچکدام بر وفق شریعت الهی حکم نمی‌رانند و فقط خدا را به الوهیت و آنچه لازمه الوهیت است، نمی‌شناسند و خلاصه اولین و آخرین سخن در شؤون هستنی را، خاص خدا و شریعت خدایی نمی‌دانند» (۱۶۱)

بنابر این منطقی است که ابتدا یک حکومت اسلامی فرض شود که مقید به اجرای اسلام در ساختار و حرکت و حیات سیاسی داخلی و بین‌المللی است. سپس، این حکومت بر وفق برنامه‌ها و اولویتها و اهم و مهم و قواعد لا ضرر و لا حرج و قواعد ناشی از اصولی چون «الضرورات تبیح

المحظورات»، وضعیت آرمانی و نهایی را پیش رو می‌گذارد و بستگی به تواناییها و قابلیت‌هایش و بستگی به اوضاع و شرایط، قدم به قدم در راه آن جلو می‌رود. در این راه، مهمترین مسأله، مصلحت اسلام و مسلمین و تشخیص درست آن است، تا قواعد یاد شد در مسیر درست مورد استفاده قرار بگیرد.

در بخش‌های بعدی، راجع به «جامعه جهانی عدل واحد مورد نظر اسلام» بحث خواهیم کرد. در اینجا صرفاً مطرح میکنیم که در نگرش اسلامی اعم از شیعه و سنی، جامعه جهانی واحد عدل اسلامی، به عنوان آنچه در نهایت وعده الهی را به عنوان پشتوانه دارد، جامعه آرمانی است. اما «تا پیش از آن روزی که آرمان جهانی اسلام تحقق پذیرد و تا پیش از یکپارچه شدن جهان بر اثر رشد و بلوغ کامل بشریت، همواره دو نوع مرزبندی جغرافیایی از نظر اسلام می‌تواند وجود داشته باشد:

اول) مرزهای قراردادی: بدیهی است که چنین تعهدی هرگاه از سوی حکومت اسلامی صورت گیرد، مانند دیگر تعهداتش، لازم‌الرعایه می‌باشد و در نتیجه یک سلسله مرزهای جغرافیایی در روابط بین‌الملل اسلامی به رسمیت شناخته می‌شود.

دوم) مرز اسلام و کفر: در این شیوه از مرزبندی، جهان به دو بلوک عمده و کاملاً متمایز از هم تقسیم می‌شود: دارالاسلام و دارالکفر» (۱۶۲)

نظیر بسیاری از مسائل تئوریک دیگر که نگرش اسلامی درباره آن متناسب با نیازهای امروز، تبیین آماده ندارد، درباره سیاست خارجی و روابط بین‌الملل نیز چنین است. فی‌المثل مباحث مربوط به اصل کلیدی ولایت فقیه، ضمن «کتاب البیع» یا «مکاسب محرمة» آمده است. این امر دلایل خاص خود را دارد که به اختصار در بحث خلافت و امامت مطرح شد و مجال بحث تفصیلی آن نیست. مبحث دارالاسلام و دارالکفر نیز چنین وضعی دارد. به این ترتیب اگر بخواهیم به نظرات علماء و فقهای بزرگ مراجعه کنیم، ممکن است لازم شود ذیل عناوین فرعی را جستجو کنیم. فی‌المثل: «از جمله فقهایی که درباره اصطلاح دارالاسلام و دارالکفر بحث کرده‌اند. علامه حلی است که در کتاب تذکره. ج ۲ ص ۲۷۵ به مناسبت بحث حکم لقیط (طفل سر راهی)، محدوده سرزمین اسلام یا به تعبیر دیگر دارالاسلام و دارالکفر را مشخص کرده است. در هر صورت، وی در آغاز می‌گوید: پیروان شافعیه دارالاسلام را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. شهرهایی مانند بصره و کوفه و بغداد که بوسیله مسلمانان تأسیس شده است.
۲. بخشهایی که مسلمانان، فتح و تصرف کرده‌اند و مردم آنها پرداخت مالیات جزیه را تعهد کرده‌اند.

۳. بخشهایی که در آغاز در اختیار مسلمانان بوده، ولی مشرکان آنها را غصب کرده‌اند. در هر سه منطقه، کودک بی صاحب محکوم به اسلام خواهد بود، چه در این بخشها تعداد مسلمانان کم باشد، چه بسیار.

ولی سرانجام هنگامی که نظر فقهی خودش را بازگو می‌کند، هر یک از دارالاسلام و دارالکفر را نیز به دو دسته تقسیم می‌کند. سرزمینهای دارالاسلام عبارتند از:

۱. سرزمینی که مسلمانان در آن بنا تأسیس کرده‌اند و در حال حاضر متعلق به آنان است.
۲. سرزمینی که مسلمانان با جنگ آن را تصرف کرده‌اند.

دارالکفر نیز دو دسته است:

۱. سرزمینی که متعلق به مسلمین بوده ولی در حال حاضر در اختیار کفار است.
۲. سرزمینی که در اصل به وسیله کفار تأسیس شده و در حال حاضر نیز در اختیار آنان است. بنا بر این هر جا که مسلمانان حضور داشته باشند و حاکمیت آن منطقه در اختیارشان باشد، «دارالاسلام» و هر جا که حاکمیت آن متعلق به کفار است، «دارالکفر» محسوب می‌شود. (۱۶۳)

تقسیم بندی دارالکفر و دارالاسلام، یک تقسیم بندی قطعی اعتقادی است و همانطور که قبلاً از قول علامه طباطبایی نقل شد، همه مسائل حتی مسائلی چون ارث، تزویج و ... نیز در این تقسیم بندی و مبتنی بر اشتراک عقیده طرح و حل می‌شود، نه مبتنی بر مرز جغرافیایی و اشتراک در وطن و ملیت جدید.

«در تقسیم بندی دیگری که از سوی فقها ضمن باب جهاد عنوان می‌شود، دو عنوان دارالاسلام (سرزمین اسلام) و دارالحرب (سرزمین جنگ) جلب توجه می‌کند. اطلاق دارالحرب بر سرزمینی صحیح است که یا عملاً صحنه درگیری نظامی بوده و یا مجوز شرعی چنین درگیری درباره‌اش محقق گردیده است. از این رو می‌توان گفت که در کنار دارالاسلام و دارالحرب، وجود سرزمینهای دیگر هم قابل تصور است، یعنی سرزمینهای بیطرف (دارالحیاد) یا سرزمینهایی که با

پیمان صلح از درگیری نظامی رهیده‌اند (دارالهدنه یا دارالعهد) که البته همه اینها عنوان «دارالکفر» را دارا هستند» (۱۶۴).

«دارالاسلام خود به لحاظ پاره‌ای از مقررات مانند محدودیت اقامت و عبور کفار، به سه منطقه حرم، حجاز و سایر بخشها تقسیم گردیده است» (۱۶۵) راجع به دارالحرب نیز بسته به اینکه اهالی آن چه عقایدی و چه گرایشاتی را دارا باشند، در احکام مختلف، تفاوت‌هایی وجود دارد. به عنوان نمونه به یک روایت از معصوم اشاره می‌شود: «عن حفص بن غیاث قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن الأسير هل يتزوج في دار الحرب؟ قال: كره ذلك له، فإن فعل في بلاد الروم فليس بحرام و هو نكاح و أمّا الترك و الخزر و الديلم فلا يحل له ذلك» (۱۶۶) از حفص بن غیاث نقل است که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم در مورد اسیر که آیا می‌تواند در دارالحرب ازدواج کند؟ فرمود: (بطور کلی) آن را برایش زشت می‌دانم. (البته) اگر اینکار را در بلاد روم انجام دهد، حرام نیست و نکاح محسوب می‌گردد، (اما) در بلاد ترک و خزر و دیلم برای او این کار (ازدواج) حلال نیست.

«کشورهای اسلامی می‌توانند با در نظر گرفتن مصالح اسلام و مسلمین با کشورهای غیراسلامی که دشمن تلقی نمی‌شوند، پیمان صلح و ترک مخاصمه ببندند و در پی آن قراردادهای دیگری در زمینه‌های گوناگون منعقد سازند. در این حالت چنانچه کشور طرف قرار داد پیرو یکی از ادیان رسمی باشد (مسیحی، یهودی و زرتشتی) کشور مذکور در زمره «کشورهای دارالعهد یا دارالصلح» قرار می‌گیرد و اگر جزء کشورهای سواي کشورهای تابع ادیان سه گانه فوق‌الذکر باشد، کشور یاد شده در قلمرو کشورهای «دارالهدنه» واقع می‌گردد. (هدنه یعنی متارکه) دارالعهد و دارالهدنه را «دارالموادعه» هم می‌گویند. «دارالموادعه» کشورهایی هستند که با دارالاسلام معاهده «عدم اعتداء» یعنی (ترک) خصومت و دشمنی بسته‌اند» (۱۶۷).

مسئله دیگر اینکه: «کشوری که در یکی از مناطق دارالحرب و دارالعهد یا دارالهدنه و دارالحیاد قرار گرفته‌است، هر گاه مواضع سیاسی خود را نسبت به کشورهای اسلامی تغییر دهد، بر حسب مورد، منطقه چنین کشوری نیز تغییر خواهد کرد» (۱۶۸).

بطور خلاصه، از آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان استفاده کرد که در مبحث عناصر تشکیل دهنده دولت (جمعیت، سرزمین و قدرت سیاسی حاکم یا حاکمیت و حکومت)، دولت اسلامی در

هر یک از آنها، متفاوت با آنچه در مورد دولت ملی مطرح است، نگرش خاصی دارد که ملاحظه شد. در آخرین بحث یعنی «سرزمین» نیز، مباحث حاضر روشن ساخت که سرزمین به هیچوجه عنصر اصلی تشکیل دهنده دولت اسلامی نیست، ولی البته یک عامل فرعی و ثانوی می‌تواند محسوب شود.

امروزه محدوده سرزمین، مانند ظرفی است که مظروف آن خودی است، هر که باشد و خارج از آن بیگانه است، هر که باشد. اما باید بررسی شود که در نگرش اسلامی که سرزمین را به عنوان عنصر اصلی حذف می‌کند، خودی و بیگانه چگونه تعیین می‌شوند؟

نگرش اسلامی: «فردی را که مسلمان نباشد» «بیگانه» یا «خارجی» تلقی می‌کند، در مقابل، مسلمانان را از هر نژاد، زبان، ملیت و تابعیت که باشند، امت واحد می‌داند. نهایتاً غیرمسلمان، به طور کلی «بیگانه» و مسلمانان در هر کجای جهان که باشند «تبعه» (به مفهوم امت واحد) محسوب می‌شوند^(۱۶۹) از چنین دیدگاهی وقتی تابعیت مطرح می‌شود، «منظور از آن پیوندی است که فرد را به چنین امتی ربط می‌دهد. پس معیار چنین تابعیتی عبارتست از: همکیشی و همعقیدگی که البته بر اثر گرایش به اسلام حاصل می‌آید. بدیهی است که در چنین صورتی تابعیت کشور مطرح نیست. چه، کشور اسلامی در صورت تحقق این ایده‌آل، پهنه زمین خواهد بود. پس بدین لحاظ، به قول مارسل بوازار، حقوق دان بزرگ فرانسوی، «امت» را «جامعه معتقدان» پدید می‌آورد و نه «مجمع شهروندان»^(۱۷۰) و نیز برخی معتقدند که با توجه به آنچه امروز درباره حقوق شهروندی مطرح است، می‌توان گفت: «برای یک کشور اسلامی شایسته و توانا، مؤمنان در هر جای کره زمین که باشند، شهروندان آن به شمار می‌آیند»^(۱۷۱).

«عملاً و از دید تاریخی، مسلمانان و کسانی که آیین اسلام را می‌پذیرفتند، بی‌آنکه ملیت و نژاد آنها مورد توجه قرار گیرد، خواه اهل قلمرو حکومت اسلامی بودند یا از خارج می‌آمدند، خودی محسوب و از تمام مزایا و حقوق مسلمانان بهره‌مند می‌شدند. فرد تازه وارد، هرگاه تابعیت مذهبی را می‌پذیرفت، یعنی به توحید و رسالت حضرت محمد (ص) اقرار می‌کرد، در این صورت بدون هیچگونه تشریفاتی تبعه حکومت اسلامی محسوب و تابعیت مذهبی او متضمن تابعیت سیاسی نیز می‌گردید. چنانچه تابعیت مذهبی را نمی‌پذیرفت، ولی خود از اهل کتاب بود، در این صورت برای تحصیل تابعیت سیاسی می‌باید ضمن قبول شرایط خاص، عقد تشریفاتی ذمه بین او و

خلیفه یا عمال و نواب وی منعقد شود (سید باقر عطیفه، پناهندگی سیاسی و تحولات آن در قرن بیستم، ص ۲۲ و ۲۳)» (۱۷۲)

به عنوان یک مثال از آنچه ذکر شد می‌توان ذکر کرد که «دولت عثمانی تا همین اواخر برای هر مسلمانی که به قلمروش وارد می‌شد، حق شهروندی قابل می‌گردید. اما از اواسط قرن ۱۹ بود که تحت تأثیر حقوق اروپایی، مفهوم تابعیت در کشورهای مسلمان از ملاحظات مذهبی جدا و قوانین تابعیت براساس معیار زادگاه و یا اقامتگاه وضع گردید.» (۱۷۳)

درباره مسئله تابعیت، در مجموع می‌توان گفت برای دولت اسلامی، مسلمین خودی هستند. هر جای عالم که باشند و غیر مسلمین بیگانه‌اند. بیگانگانی که بخواهند در محدوده حاکمیت دولت اسلامی قرار بگیرند، با شرایطی می‌توانند. به عبارتی دیگر می‌توانیم بگوییم دولت اسلامی دو نوع تبعه دارد، یکی تبعه مذهبی - سیاسی و دوم تبعه صرفاً سیاسی که امروزه به عنوان اقلیت مذهبی مطرحند. در مبحث بعد به تناسب در این باره، بیشتر بحث خواهد شد. آنچه در این بحث قابل توجه است باز هم فرعی بودن عنصر «سرزمین» است.

در این قسمت تلاش شد طی عناوین مختلف مطروحه، به ارائه سیمایی هر چند کلی از دولت اسلامی و نیز به تبیین حتی‌المقدور روشن از عناصر متشکله آن پرداخته شود. تمام مباحث یاد شده جهت طرح مسئله سیاست خارجی دولت اسلامی ضرورت داشته است. هر یک از مباحث یاد شده به نوبه خود به مقایسه و بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت‌های ملی و اسلامی کمک می‌کند و مهمتر از آن اینکه در مجموع، یک چارچوب کلی از مسئله بدست می‌دهد که در داخل آن چارچوب ولو به اختصار و ابهام، می‌توان مسائل مختلف مربوط به سیاست خارجی را در جایگاه خود ملاحظه کرد.

در فصل بعد، اصول راهنما در تعیین سیاست خارجی دولت اسلامی را بحث خواهیم کرد.